

برای بار دوم به :
زخم های پدر
صبوری و سکوت مادر
و برادر این سالهای سنگی،
مهدی

... و آن خط پنجم منم!

به اضافه ی افزوده ها

(تهران علیه السلام!)

محسن بوالحسنی



ولابد این که ...

کسی اونجاس؟

اگه صدامو می شنوی، فقط سرتو تکون بده

کسی خونه هست؟!؟

سید بارت

مبحث ترانه در ایران مبحث چندان تازه‌ای نیست. شاید این جمله کمی عجیب و غریب و غیر منطقی به نظر برسد، اما حکایت از آنجا آغاز می‌شود که پس از شروع موج نو ترانه در ایران - که به نوعی در راس آن نام شهیار قنبری به چشم می‌خورد - طبیعتاً تنها میل دردناک، میل به نوشتن است و تا آنجا که ذهن نگارنده یاری می‌کند کمتر خط و خطوطی در مورد ویژگی‌های این نوع ترانه به صورت مبسوط و مدون به رشته تحریر درآمده؛ بیشتر ترانه گفته شد و خوانده شد. ما یکی دو کتاب بیشتر در مورد نقد و تبار شناسی ترانه در دست نداریم که آن هم مربوط می‌شود به چیزی که نمی‌توان به طور جدی آن را مربوط به شعر دانست. این کتب جامع ترانه شناسی! بیشتر بر قدمت این تاریخ تکیه می‌کنند و نهایتاً به شاعرانی می‌رسند که حرفه‌ی اصلی‌شان ترانه سرایی نبوده است. در دوره‌ی شکل‌گیری ترانه‌ی معاصر و پس از آن هیچ متن مکتوبی در نقد و تحلیل این ترانه‌ها نوشته نشد و خلا یک منتقد در حوزه‌ی ترانه مشهود بود تا امروز. امروز کمی کار مشکل شده است. دوستان بسیاری رو به ترانه سرایی آورده‌اند و برخی نیز از بخت خوش روزگار! مورد اقبال آوازه خوان‌های درجه دو - سه قرار گرفتند و خود را پرچم دار معرفی کردند. آسیب بزرگ جریان ترانه نویسی در ایران - به استثنای دو سه نام - سواد و فقر ادبی است.

ترانه‌ها اصولاً یا به سمت متفاوت نویسی!!! پیش می‌روند یا ترانه‌های رمانتیک بسیار سطحی و ابکی! ترانه سازان نوع متفاوت! بدون اشراف به برخی نکته‌ها داد و هوار و شعار مدرن و پست مدرن بودن سر می‌دهند در حالی که گویا این فقر آگاهی و بینش برای آنها این الزام را پیش نیاورده که اندکی در مورد واژه‌هایی که مثل نقل و نبات به زبان می‌آورند فکر کنند، یا حداقل بروند دیدگاه و نظرات این تئوریسین‌ها را مطالعه و واکاوی کنند. دوستان ما گمان می‌کنند که پست مدرن بودن یک افتخار محسوب می‌شود در صورتی که این لقب‌ها اکثراً در ابتدا به عنوان یک برچسب از سوی منتقدان و مخالفان، مطرح شده است. به عنوان مثال: «دونالد بارتلمی» ادبیات پسامدرن را یک شوخی تلقی می‌کند و می‌گوید اگر برای واژه «پست» معنای «فرا» را در نظر بگیریم و پست مدرن را به معنای «فرا مدرن»، با توجه به این نکته که مدرنیسم یک پروژه‌ی ابدی ست، ادبیات پست مدرن باید به معنای ادبیات آینده باشد. به طور دقیق‌تر ادبیاتی که هنوز نوشته نشده است، یعنی کاغذ سفید! در اکثر این نام گذاری‌ها رد پای منتقدان و حتا بیشتر مخالفان این جریان‌ها به چشم می‌خورد در حالی که ما حالا بر سر آن چه نه بر آن واقفیم و نه هویت و چرایی و چگونگی‌اش را می‌دانیم یقه جر می‌دهیم و داد می‌زنیم!

«آن یدر لوند» شاعر و نویسنده‌ی سوئدی، در مصاحبه‌ای می‌گوید: در کشور سوئد وقتی مدرنیته جریان پیدا کرد، پس از مدت بسیار کوتاهی غوغای «وضعیت»ی به نام پست مدرن به پا شد، در حالی ما هنوز در گیر مدرنیسم بودیم و این اتفاق ما را در یک دوگانگی و سر درگمی فرو برد: در وضعیتی بین مدرنیسم و پست مدرن!

وضعیت ما نیز بسیار به این گفته نزدیک است. در حقیقت ما نیز دچار یک سر در گمی در جریان اندیشگی هستیم! دیوارهای خراب شده‌ی سنت رو به روی ماست اما هنوز گرد و غبار حاصل از این خراب شدن از جلوی چشم ما کنار نرفته. دیوارهایی مثل «تقدس» هنوز در جامعه‌ی ما موضوعیت دارند در حالی که از دید «لیوتار» یکی از اصلی‌ترین مولفه‌ها در وضعیت پست مدرن «تقدس زدایی» است که عمیقاً متکی به فاعل و عمل آگاهانه است. یعنی نه خراب شدگی؛ بلکه خراب کردنی!

بوالحسنی.محسن ۱۳۵۹
و ان خط پنجم منم! / محسن بوالحسنی.
تهران- لاجورد ۱۳۸۴
چاپ دوم ۱۳۸۷
۷۲ صفحه
ISBN: ۹۶۴-۹-۵۸۶۷-۲۶-۶
فهرست نویسی بر اساس فیفا
۱- شعر فارسی - قرن ۱۴ الف.عنوان
۸۱۷/۶۲ pir ۷۹۶۳/۸۷۱۸
۱۳۸۴-۱۳۸۶ آ ۷۴۳ب
۱۳۸۶

E,mail: m_bolhasanii@yahoo.com

www.Bolhasanii.persianblog.ir

www.Emzaa.com

...و آن خط پنجم منم!

محسن بوالحسنی

چاپ اول: خرداد ۱۳۸۴

چاپ دوم: شهریور ۸۷

حروف چینی و صفحه آرایی: امیرسنجری

طرح جلد: مهدی رحیمی

انتشارات: لاجورد

شابک: ۹۶۴-۹-۵۸۶۷-۲۶-۶

قیمت: ۸۰۰ تومان

دفتر مرکزی: تهران- صندوق پستی- ۵۸۸-۵۷۴۵

کلیه حقوق نشر الکترونیکی این اثر متعلق به مجله الکترونیکی **واژنا** می باشد.

اما در ایران-حتا در مجامع روشنفکری- تنها تجسمی دور و غیر واقعی از این گونه وضعیت ها وجود دارد! اصولا گمان بر این است که با پذیرفتن پست مدرن باید تمام آنچه را در گذشته وجود داشته رد کرد یا کنار گذاشت! و مثلا این اندیشه غلط وجود دارد که اگر کسی با نظرات دریدا آشنا شد لازم نیست برای شناختن هگل و اسپینوزا زحمتی به خود بدهد؟! انسان مدرن و حتا پست مدرن در ناخودآگاه خود قائل به این جریان ها و وضعیت‌هاست! پست مدرن آنجا اتفاق می‌افتد که سوالات بی‌پاسخ شکل می‌گیرند. سوالاتی که برای آنها پاسخی وجود ندارد؛ در صورتی که ما در روشنفکر ترین شکل ممکن، در شرایطی خاص بسیاری از جواب‌هایی را می‌پذیریم که برای ما از مدت ها پیش در نظر گرفته شده است و در گفتار از این الفاظ به صورت یک « یَزَ » روشنفکری!! یاد می‌کنیم و آن چنان هم برایش مشت می‌کوبیم که گویی ما پدیدآورندگان این تئوری‌ها هستیم!

متاسفانه سعی بر مدرن نویسی ...و باعث می‌شود که نتوانیم واقعی بنویسیم!« مارگریت دوراس» در کتاب « نوشتن، همین وتمام» می نویسد: نوشته مثل باد سرد است، ناگهان می‌وزد، تو هم چنان بی‌خبری...اگر بخواهی بنویسی هیچ وقت نخواهی نوشت، حتا اگر بنویسی هرگز نوشته‌ای!..متاسفانه این تصمیم برای نوشتن و دیگر گونه نوشتن به آنجا می‌رسد که بدون آگاهی دیواری را ویران می‌کنیم بی آنکه بدانیم باید چگونه آن را از نو ساخت! ترانه‌هایی که نوشته می‌شوند با این گونه ترفندها سعی بر آن دارند خود را در جریان اصلی شعر قرار دهند و این جاست که این پیش فرض‌ها و باید‌ها تبدیل می شوند به شعار، به یک سری مشت گره کردن‌ها و فحاشی‌ها و عصیبت‌های بی‌ریشه! شعرها (در جریان اصلی شعر!) و ترانه‌ها (در مجامع ترانه نویسی!) تبدیل به میدانی برای مسابقه می شود. عرصه‌ای برای به رخ کشیدن ژانگولر بازی‌ها و حرکات محیرالعقول! اما تنها یک جریان آئی و زود گذر است که برای نزدیک شدن به آن اتفاق درست و واقعی هیچ کمکی نمی‌کند. البته در کنار هر حرکت درست و اصیلی همیشه یک سری جریان‌های منحرف نیز وجود دارد که به مرور زمان از صافی و الکی به نام زمان عبور می‌کنند و تمام می‌شوند!

ترانه سرایی که مدعی مدرن و پست مدرن است، آنجا که می‌خواهد از یک سری روایت های کلان، کلی نگری ها، نظام های قدرتمند و سلطه پذیر فراروی کند، در نهایت به قوالب کلاسیک می‌رسد و خود را زیر این سلطه می برد و از این قضیه به سادگی می گذرد؛ که از خود، آشننگی‌ها و پریشانی‌های خود به نفع قالب از پیش تعیین شده‌ای کنار بکشد و ذهن از هم گسیخته‌ی خود را با یک بافت کاملا منظم و خطی همراه کند. چرا جرات فرا روی و شکستن این فرم‌ها در ترانه سرایان ما نیست؟! ما به چه قانونی این حکم را پذیرفته و حتا تمرین به عبور از آن نمی‌کنیم؟!

بحث « ترانه‌ی متفاوت» که این روزها لقلقه‌ی دهان هرکسی! شده است، سال‌ها پیش در جریان گفتگویی میان من و یک دوست شکل گرفت. او تنها کسی بود که به سواد و بینشش اعتماد داشتیم، اما متاسفانه برخی دوستان سودجو به گمان این که این جریان را- مثل یک افتخار- می‌توانند به نام خود ثبت کنند، بدون این که بدانند این تفکر با چه ضرورتی به میان آمده است شروع کردند به کپی برداری از شعرهای من که در وب نوشته‌هایم متاسفانه! وجود داشت.

من با آن دست از ترانه سرایی که خود را در جریان کثیف آوازه خوان‌ها قرار دادند هیچ صحبتی ندارم ، اما دوستانی که خود را در این جریان صاحب سهم می‌دانند حتا یک بار هم ندیدم که در مورد الزامات و چرایی این گونه نوشتن‌ها حرفی بزنند و بنویسند! تنها برای فحاشی و مشت پرائی به یکدیگر وقت گذاشتند و پلیس مخفی بازی درآوردن!

تنها به تندروی‌های گاه خنده‌دار ، آوردن اسامی خاص (به منظور افاضه‌ی فضل) و واژه های تازه، بی آنکه قبل از هر چیز ضرورتشان برای ذهن مخاطب اثبات شود، اکتفا کردند. داد و هوار وتالاش وافر برای عوض کردن نظام‌های اجتماعی، سیاسی و ... گویا این دوستان هنوز نمی‌دانند که وظیفه‌ی هنرمند نشان دادن است نه درمان کردن و نسخه صادر کردن!

این جمله خنده‌دار یک دوست! در انجمنی موسوم! به ترانه! را هنوز به یاد دارم که در خطاب به دوستی می‌گفت:« به نظر شما این ترانه با توجه به واژه‌های مثل کافی شاپ از نظر همگام شدن با موسیقی مشکلی پیدا نمی‌کند؟! !!!! ترانه سرای امروز باید قبل از هر چیزی برای متن خود به صورت مستقل ارزش و اعتبار قائل شود. آیا شما وقتی بدون وجه موسیقایی به ترانه های گروه‌هایی مثل پینک فلوید نگاه می‌کنید مانند خواندن یک شعر زیبا لذت نمی‌برید؟! شاید وقت آن رسیده

باشد که ترانه سرایان آگاه و با دانش ما که تعدادشان به انگلستان یک دست هم نمی‌رسد زمان و کلام را برای عرضه متوقف کنند. شاید نوبت به آن رسیده باشد که آوازه خوان‌ها هم کمی سطح سوادشان را بالا ببرند و نظام‌های مسئول کمی به فکر بیفتند. نه اینکه شروع کنند برای سریال های مسخره‌ای مثل سایه آفتاب و آفتاب در تاریکی و ... تا کارتون الک و لک و پت و مت هم شعر تیتراژ بنویسند!

شفیفتگی در برابر اتفاقات موسیقی در غرب آن چنان ما را از خود بی خود کرده که فقط سعی بر آن داریم که شبیه و مثل این اتفاقات را تجربه کنیم بی آنکه دخل و تصرف جغرافیایی که مربوط به ماست با یک دید بسیار وسیع، عمیق و آگاه در آن اعمال شود. متاسفانه در موارد بسیار انگشت شمار به ساخت موسیقی‌هایی مانند راک اقدام می‌کنیم. البته بی توجه به این که ما تنها از ابزار این موسیقی استفاده می‌کنیم. از گیتار برقی استفاده می‌کنیم چون زیباست. نمی‌اندیشیم که این پدیده‌ی همه گیر و مربوط به انسان مدرن زیبا نیست! اصلا هم زیبا نیست! تنها صدا و پنجه جیج انسان مدرن، انسان گرفتار آمده در عصر اینترنت و چت و ماهواره است. با این تفاسیر که غرب سال‌هاست این وضعیت را برای خود حل کرده و اکنون در کند و کاو و اندیشه ی جریان هایی مثل مینی مال و پست مینی مال است. یعنی آنجا که ما هنوز در شعر کلاسیک دنبال شاه بیت و در شعر سپید دنبال سطرهای درخشان هستیم، آنها از وقایع دم دستی زندگی حرف می‌زنند در حالی که برخی دوستان ما تا کمی ترانه‌ها میل به جزیی نگری پیدا می‌کنند حکم صادر می‌کنند که: اینها حواچ انسانست!!!!

ویلیام کارلوس ویلیامز- از شاعران مطرح امریکا- در یکی از معروف ترین شعرهای خود می نویسد: عزیزم! هلوهایی که در یخچال گذاشته بودی /خوردم/بسیار خنک و خوشمزه بودند/مرا بخش!!// یا به شعرهای ریموند کارور رمان نویس و شاعر شهیر آمریکایی علی الخصوص شعر ترس نگاهی بیندازید تا متوجه بشوید که آنچه در سطرهای بالا مینی بر دوگانگی اندیشه میان جریان‌ها یا وضعیت‌ها گریبان گیر ما شده است تا چه اندازه عقب ماندگی ما را تشدید کرده! آهنگ سازان ما نیز وقتی به ترانه‌ای که ارزش شعری دارد روی خوش نشان می‌دهند آن قدر موسیقی را درگیر کلام می‌کنند که چیزی از موسیقی باقی نمی‌گذارند! یا برعکس! به گمان این که هر چه کلام بیشتر باشد رسالتش را بیستر به انجام می‌رساند! اما آهنگ سازان حرفه‌ای جهان به غیر از این تفکر می‌اندیشند. در ترانه ی **Shie On You Crazy Diamond** گروه پینک فلوید که برای شاعر قدیمی این گروه سید بُرت ساخته شده، از ۱۳ دقیقه موسیقی تنها به چند دقیقه کلام اکتفا شده است!

ما چند مشکل اساسی در ترانه‌ی امروز داریم: ذهن شرقی کنایه باف، استعاره پسند، آسمانی گو، روایت‌های خطی و کلان محور، وجود اصل دانای کل، کلی گویی، تک صدایی بودن، یک دستی ریتم، فرم و فضا، گریز ناپذیری از نحو زبان به سوی جریان طبیعی آن. ترانه سرایان ما هنوز نگران بورس فروش کاست‌هایی هستند که هر روز به عنوان یک مشت زباله تحویل مردم داده می‌شوند و متاسفانه ادبیات این چند دهه را در رمان، شعر، داستان کوتاه و ... به صورت جدی دنبال نکرده و معتقد به این باورند که این‌ها ربطی به ترانه ندارد؟

تذکر چند نکته ضروری:

چاپ این کتاب به عنوان پرورنده و سبقه ی تاریخی کارها، مرا بر آن داشت که پس از دوسال و نیم وسواس برای چاپ، قبل از مجموعه سوم تن به چاپ این مجموعه بدهم که خالی از آزارهای روحی ناشی از محیط بیرونی نبود و در روزهای واپسینی که این مجموعه برای چاپ آماده می‌شود هم زمان، کتاب سوم را نیز برای دریافت مجوز تقدیم مقامات ارشاد کردم (که هرگز موفق نشد و چند شعر از آن در انتهای این کتاب هست) تا به فاصله اندکی از این کتاب به بازار عرضه گردد. تا چه قبول افتد و چه در نظر آید!!!

در حقیقت جای این مقدمه یا به هر روی مانیفست در کتاب سوم بود، چون این کتاب حاصل یک سری تجربیات است که حداقل از دید زمانی برای من قابل احترامند. نکته دیگر اینکه گمان کردم وانهادن این نوشتار به مجموعه سوم توهم برخی دوستان را بسیار تشدید می‌کند، البته من هم از سکوت و فروتنی این سال‌ها خسته شده‌ام و احساس کردم این مجموعه شاید بتواند این عده را به بعضی مسائل آشناتر و آگاه‌تر کند!

همیشه همین طور بوده است
 آجر دیگری در دیوار
 ضجه های توی خواب تعبیر ترانه های
 سیاه من و تو بود
 بهاربانو!
 روزگار من و تو سیاه بود
 مثل گیس همین ترانه ها
 آجر دیگری باش
 شکسته، کنار من!

و رفت!
 م.ب

سه شنبه، راس هفت و نیم!

راه می‌رم، حرف می‌زنم
 حرف می‌زنم، راه نمی‌رم
 با سرم مثل یه نارنجک ضامن کشیده
 شوخی دارم
 تو چشمام سیگار و خاموش می‌کنم
 مٹ دنیا که اگه دلم بخواد
 می‌تونم خورشید و قیچی بکنم!
 زنم از دست تنم خسته شده
 - هی یارو! ریشای بی ریشه تو کی دوست نداره؟!
 - خفه شو!
 زیر پام شیش تا تَرَن، شیش تا قناری، شیش تا دست
 توی دستم پر نوره، پره خاکستریه
 خیابون تلو خورون، تو مغز من عروس برون!
 - با شمام! درویش مرتضا علی!
 چار تا شیر چارراها رو بند می‌آرن
 پلیس از وقت خودش عقب تره
 عاطفه مثل مثلث
 داره از وحشت عکس می‌میره!
 عروسی سه شنبه راس هفت و نیم!
 نوک بزن کلاغ بی بیابون خوابای من!
 چشم من صابون!
 گفت: دوست دارم! ■

سگ دونی

یه جوغیرت، یه حنجره‌ی بیدار خریداریسیم!

دنیای ما سگ‌دونی، جای خوابش یه مشت علف
دیواری چوبی شو باد ساخته با دستاش بی‌هدف
دنیای ما سگ‌دونی، سنگین و تارِ نفساش
هیچی نداره گریه‌هاش به غیرهاپ هاپ صداش
دنیای ما سگ‌دونی، بعضی سگا خیلی سرن
سگای بالا دهی از پایینی یا نجیب ترن!

سگ‌دونی! آی سگ‌دونی من می‌خوام آدم باشم!
می‌خوام ترانه سازِ سگای عالم باشم!

سگ‌دونی جای خوبیه، اگه سگ خوبی باشی
اگه تو هم نگهبون خونه‌ی سگ بزرگا شی!
رنج زیادی نداره، باید که پاچه‌گیر باشی
اگه می‌خوای مثل همه تا ته دنیا سیر باشی!
با این خیال زنده باش! یه کلبه با یه استخون
تو قهرمان ملی یه مشت سگی، سگ جوون!

سگ‌دونی! آی سگ‌دونی من می‌خوام آدم باشم!
می‌خوام ترانه سازِ سگای عالم باشم! ■

خودکشی درنور

چراغا رو بزار برو، خاموش نباشه بهتره
خونه‌ی تاریک یه جوری حوصله‌مو سر می‌بره
دلَم خوشه تو این سکوت، به آینه، به مهتابی
به پرده‌ی بدون طرح، پنجره‌ی کم آفتابی
اگه می‌خوای بخاری رو بزار رو شمعک نمی‌خوام
با گرمای قلبی‌ش دل بسوزونه باز برام

اتاق تاریک مَث دنیاس که هنوز کشف نشده
تموم اتفاقاتش بدون شک خود به خود!

چراغا رو بزار برو اتاق من جن نداره
جن پیش این شب زده‌ی عاصی هنوز کم می‌آره
ساعت و با خودت ببر، در و ببند پشت سرت
ازم نپرس چی می‌کشی با شعرای در به درت!
وقتی می‌ری، چراغا رو همین جوری روشن بزار
صَب با خودت فقط یه تا ملافه‌ی سفید بیار!

اتاق تاریک مَث دنیاس که هنوز کشف نشده
تموم اتفاقاتش بدون شک خود به خود! ■

خط پنجم!

حالم بده

خودکار آبی و بردار، بنویس من هستم!
 بنویس همین یه جمله اگه باز کار نده دستم
 خودکار قرمز و بردار بنویس: غلط نوشتم
 بنویس واسه سماعت آخرین برگ بهشتم
 خودکار آبی و بردار، بنویس تو تا ته خط!
 بنویس شمس منی تو، بنویس غلط غلط...!

بنویس تنم تناهای، بنویس من متناهی
 بنویس شعر وشعورم، یه گدای رو به شاهی

خودکار آبی رو بردار، شطح آخرت عجیبه
 شیخ شوخ چراغت مث مولوی غربیه!
 تن تنا تنم دو دستی، بی تن و بدون پیرهن
 سطر آخر سکوتتم یاغی حرف و لبم من!
 رقص ساکنم، سماعم، چرخ و چار و چله خیزم
 یه بیابون بی کجایی، آهوی پا در گریزم!

بنویس تنم تناهای، بنویس من متناهی
 بنویس شعر وشعورم، یه گدای رو به شاهی ■

بدجوری خسته‌م از خودم، حالم بده از تو دیگه
 هیچی نگو، هیچی نپرس، فقط برو، برو دیگه
 نمی شه باز مثل قدیم تو رو نوشت و تازه کرد
 نمی شه با جهنمت بوی بهشت و تازه کرد
 چه جور باید بهت بگم؟! دست تو زندونم شده
 خوبیای بی اندازه‌ت دشمن پنهونم شده

آخر بی معرفتم! تو آخر معرفتی!

تو دخت گیس گلابتون، من یه جوون پاپتی!

ایمیل نزن، فکس نفرست، جواب نداره نامه‌هات
 دیگه نمی‌رسه به من تلنگر زنگ صدات
 هر چیزی تازه‌س یه روزی، یه روزی باز کهنه می‌شه
 عشقای آدمیزادی بنده به بادی همیشه!
 نزار بهت دروغ بگم! بگم دوست دارم هنوز!
 بگم تو این آتیش‌بازی، تا آخرین شعله بسوز!

آخر بی معرفتم! تو آخر معرفتی!

تو دخت گیس گلابتون، من یه جوون پاپتی! ■

کی آدمت کرد؟!

وقتی یادت نمی آد کی آدمت کرد چه کنم؟!
 تو رو از جماعت سبک کم کرد چه کنم؟!
 وقتی یادت نمی آد چی بودی حالا چی شدی
 رفیق کی یا بودی، رفیق چنگ کی شدی
 وقتی یادت نمی آد خسته ترین خسته بودی
 تو قفس پرنده‌ی شکسته و بسته بودی

باید این بوم و عوض کرد
 این ترانه دیگه خوندن نداره
 چشمای تو سوژه‌ی خوبی نبود
 شب دیگه فرصت موندن نداره!

اگه فکر کنی شاید یه چیزایی یادت بیاد
 بابا من بودم که چشمات حالا خون بها می‌خواد
 چشمات و خوندم و چشمای تو خوندنی شدن
 بعد غریبه‌ها نشستن تو دلت به جای من!
 به ذرک! فراموشی این روزا بابیه همه جا
 من هنوز دلم خوشه بی تو با این ترانه ها

باید این بوم و عوض کرد
 این ترانه دیگه خوندن نداره
 چشمای تو سوژه‌ی خوبی نبود
 شب دیگه فرصت موندن نداره! ■

بگو، بگو دست تو کو، دستی که یادمه هنوز
 دستی که توی غربتم کم بوده و کمه هنوز
 تو باور فاصله‌ها من و تو دور و شب‌زده
 مگه نگفتی یه نفر آخر راه و بلده؟!
 بگو کجاس قرار ما تو هفته‌ای که نمی آد
 بگو کدوم دقیقه رو باور چشمات نمی‌خواد؟!

آخه هف‌شنبه‌ی تو کجاس تو این تقویم بد
 نکنه می‌خوای بگی یاد تو یادم نیومد؟!

هنوزم فاصله‌ها برای من یه کابوسن
 لب بی ترانه‌گی‌های من و خوب می‌بوسن
 تو می‌خواستی بمونی با من و با خاطره‌هام
 تومی‌خواستی بگیرم غربت و از پنجره‌هام
 اما دیدی که نشد، رفتی و هف‌شنبه‌ی تو
 شده وعده‌ی سرخرمن و موقع درو!

آخه هف‌شنبه‌ی تو کجاس تو این تقویم بد
 نکنه می‌خوای بگی یاد تو یادم نیومد؟! ■

مته!

شوخ و شنگی ترانه! دِ لامصب مغزم!!!

زر نزن!

سوراخ نکن مغز من و، مته، مته، مته!
این تا به حالا آهن و، مته، مته، مته!
ور ور جادو که می گن تویی تو
ضربه‌ی پارو که می گن تویی تو
بزار یه کم آروم باشم، مته، مته، مته!
برم رو پشت بوم باشم، مته، مته، مته!

خوب می دونم اگه نرم مغزم و خاک شبر می کنی
با حرفای صدتا یه غاز من و زمین گیر می کنی

می خوام بگم که خسته‌ام، از تو و از فک زدنت
از اکرم و از زری و لقلقه‌های دهننت!
کاشکی می شد برم یه جا تو رو ببینم اونورا
هر جای دنیا که باشه، آسیا یا گواتمالا!!! ■

تو بی خیال دل خوشی من به ترانه دل خوشم
تو راضی به این سکوت اما من اونو می کشم
تو تن دادی به تیک تیک و زر زدنای ساعت
من و یه حس تازه‌ای دور می کنه از آدما
کتابامو آشتی می دم با چشمای خواب‌آلودم
واسه خودم تعجبه تا حالا این جور نبودم

به کوری چشم حسود، می خوام بگم من آدمم!
نفس کشم، نفس کشم، اگه زیاد اگه کم!

شب می خوابم که فردا رو واسه خودم تازه کنم
قد تموم دل خوشی م رویا هم اندازه کنم
نوارای جدید و از جانواری بر می دارم
به جای داریوش و گوگوش نوار خالی می دارم
این یه روزه یه آدمه که دل خوشی ش بی خودیه
کی دل خوشی ش باخودیه، تاریکی، کی به کیه!

به کوری چشم حسود، می خوام بگم من آدمم!
نفس کشم، نفس کشم، اگه زیاد اگه کم! ■

شبیه، مثل، مانند...

تیر کمون

شبیه اون رویای دور، شبیه خواب خوبمی
شبیه شرعی غریب، تو نفس جنوبمی!
مثل همون حادثه‌ای که غایب ترانه‌هاست
دلیل خوب خوندن تموم عاشقانه‌هاست!
شکل شکوفایی شعر تو این سکوت بی سؤال
یا مثل پرواز صدا تو دره‌های بی خیال!

مثل تموم چیزای خوبی که یادم می‌مونی
خودت می‌دونی آخرش کی هستی؟ یا نمی‌دونی!

تو مثل مثل خودتی، حتا نه مثل این نفس
واست کوچیکه این صدا، واست کوچیکه این قفس!
تو بوسه‌ی مبارک اول صبح خوابمی
دل خوشی گپ زدن از ترانه‌های نابمی
اگه یه بار تو این قفس اسم تو اسم من بشه
صدا همیشه‌گی می‌شه، ترانه فریاد می‌کشه!

مثل تموم چیزای خوبی که یادم می‌مونی
خودت می‌دونی آخرش کی هستی؟ یا نمی‌دونی! ■

شونه‌ی دستای تو رو نه باد می‌فهمه نه تگرگ
چشمای خنده‌ی تو رو نه شب می‌فهمه نه یه برگ
پرنده‌ی تو سینه‌تو به آسمون پرش نده
بزار تو سینه‌ت بمونه، هوای آسمون بده!
آفتابی نیس که چشماتو رد کنی از ابرای دور
ترانه‌ها ذلیل شدن! چشم ترانه سازا کور!
هیشکی نمی‌فهمه تو رو، روز رو چشات نقاب می‌خواد
واسه چشای بیدارت مسکنای خواب می‌خواد

قابل ذکر: شاعر اخلع یدن، خلع قلم!
تو عصر تیر کمون دارن مدرن می‌شن قدم قدم!

این جا هوا خیلی بده، ماشین و بوق تلفن
یا له شدن تو آدما، تو عصر حراج گوین!
عصر ماشین سواری دخترای خونه به دوش
بچه‌های پایین شهر، کوچه‌های مواد فروش!
نفس نکش، که شب نگه نفس بدزدن از گلوت
داد نکش! آفتابی نشو! گلوله داغ رو به روت!
فقط بازم ورق بیار! ترانه بت امون می‌ده
ندیده‌های چشماتو یه جا بهت نشون می‌ده!

قابل ذکر: شاعر اخلع یدن، خلع قلم!
تو عصر تیر کمون دارن مدرن می‌شن قدم قدم! ■

دو جمعه بعد، ساعت پنج!

دو جمعه بعد ساعت پنج، میدون گنج توپ خونه!
 قرار بی قرارمون تُو حافظهت نمی مونه!
 دو جمعه بعد من خودمم بی تو که نیستی مٹ من
 دل توی دس، دس روی دس، این یعنی این جورى شدن!
 دو جمعه بعد هوا شاید ابرى باشه یا نباشه
 برف بشینه روی زمین یا بارون از زمین پاشه

قرار فرضی دارم با دختر گیس گلاب
 تُو میدون توپ خونه، یا میدون انقلاب!

دو جمعه بعد، ساعت پنج، پرنده‌ها بهم می گن:
 «خوب نیگا کن، یادت نره، آدما مثل هم دیگن!»
 دو جمعه بعد تُو یه کیوسک حرف می زنم با تلفن
 به بوق بوقش می گم بیا! این همه پا به پا نکن!
 دو جمعه بعد نیمه‌ی ماه گم میشه توی پیرهنم
 هر کی قرار داشت با کسی بهش می گم: «طرف منم!»

قرار فرضی دارم با دختر گیس گلاب
 تُو میدون توپ خونه، یا میدون انقلاب! ■

اندکثافت!

ساعت دو نصفه شبه، عقربه‌ها دقیقه
 دستم و هف تیرمی کنم دُرُس روی شقیقه
 چشمم باید بسته باشه تا جایی رو نبینه
 یه خودکشی واقعی قاعده‌هاش همینه
 خونم نباید بباشه رو دیوار صابخونه
 هیشکی نباید چیزی از این ماجرا بدونه

گرومب! بزن! دُرُس وسط، راهی دیگه نداری
 دیگه نمی تونی سر خودت کلاه بزاری!

زندگی چیزی نیس به جز زخمای کاری بد
 به جز یه مشت کثافت، به جز اومد نیومد
 یه گوله باید برای خاطره‌هام حروم کنم
 تُو زندگی یه بار باید یه کاری رو تموم کنم
 فردا بازم روزنامه‌ها تیترمی زنن، تیتردرشت:
 «خیلی باید جوون باشه دستی که اون جوونو کشت!»

گرومب! نترس! بزن وسط، راهی دیگه نداری
 دیگه نمی تونی سر خودت کلاه بزاری!

..... و دست های بیمارستان روی شقیقه های او فلج شده بود!! ■

خودکار قرمز!

به برادری سرانگشت های : بهادر نظریور

یه ترانه ساز سانسور شده ام که ترانه هام مجوز نداره
 آخه شب می دونه که صدای من یه روزی دخل صداشو می آره
 شب به هرزه گی فقط معتقده هرزه گی تو شعر و شور و شاعرا
 شاعری تو جرگه ی بی نفسا، شاعری تو جرگه ی نفس گشا
 خطای قرمز استادای پیر رو لب صدا ترین خط می کشه
 بابا قوزی تو اتاق پشت میز فکر می کرد چشم عسلی عاشقش!

تو فقط برگ برنده ی منی
 تو چشات عاشق ترین اداره س!
 تو چشات سوژه ی شعرای منه
 تو مجوز بده به شعر نفس!

یه ترانه ساز سانسور شده ام، نمی خوام حرف هچل هف بز نم
 نمی خوام رو صندلی واسه کسی بی خودی جو بگیرم کف بز نم!
 یه چیز می خوام بگم جا نخورید: خودکارای قرمز عاشق می شن
 حالا هر جوری که دستات بلده، حالا هر جوری می خوامی خطم بز نم!
 بند کفش تو ببند سگ سیاه! بد جوری حواسمو پرت می کنه
 بد جوری چشمای تو می ترسونم، بدجوری دست تو غرق ناخنه!

تو فقط برگ برنده ی منی
 تو چشات عاشق ترین اداره س!
 تو چشات سوژه ی شعرای منه
 تو مجوز بده به شعر نفس! ■

خوب که رفتی!

خوب که رفتی، اگه می موندی، جون به لب هام می رسوندی
 خوب که رفتی، اگه می موندی، لحظه هامو می سوزوندی

خستگی مو تازه تر کرد لرزش دست دروغت
 فکر می کردم چلچراغ چشم سرد و بی فروغت
 با تو لحظه گور تلخ خاطرات سبز و آبی
 با تو هر شب خواب خونی، با تو هر دریا سرابی

خوب که رفتی، اگه می موندی، جون به لب هام می رسوندی
 خوب که رفتی، اگه می موندی، لحظه هامو می سوزوندی

تازه داره زندگی م از تلخی تو خالی می شه
 تازه داره جون می گیره، گل تو گلدون پشت شیشه
 تازه داره این ترانه پس می گیره من رو از تو
 تازه داره از شب تو پس می گیره خنده هامو!

خوب که رفتی، اگه می موندی، جون به لب هام می رسوندی
 خوب که رفتی، اگه می موندی، لحظه هامو می سوزوندی ■

نمی‌ارزی

نمی‌ارزی حتا به لعنت شیطون نمی‌ارزی
وسعت کفر حضورت نداره حدی و مرزی
تو می‌خواستی تا همیشه خستگی هامو ببینی
تو می‌خواستی تُو شکستم جای پاهاتو ببینی
تو می‌خواستی پای رفتن بشکنه تا نرسیدن
بشه بهترین بهونه، قصه‌ی شکستن من!

مادر بزرگم می‌گفت: واسه کسی بد نخوام
واسه کسی شبای ابری و ممتد نخوام
مادر بزرگم می‌گفت: که آسمون کبوده
« آدم یه روزی بوده، یه روز دیگه نبوده! »

نمی‌ارزی که نمی‌خوام بشکنم واسه حضورت
من مرده زنده می‌شه دوباره وقت عبورت
نمی‌ارزی که همیشه رویا کابوس تو باشه
دوس نداره تا قیامت گریه پابوس تو باشه!
نمی‌ارزی که بمونه از تو جز یه جیغ ممتد
دستای تو فال خوبِ روزگار مو به هم زد!

مادر بزرگم می‌گفت: واسه کسی بد نخوام
واسه کسی شبای ابری و ممتد نخوام
مادر بزرگم می‌گفت: که آسمون کبوده
« آدم یه روزی بوده، یه روز دیگه نبوده! » ■

الکی!

همه‌ی اتاقمو پای تو باختیم الکی!
سقف بی‌سقفِ اتاق و با تو ساختیم الکی!
خط به خط جای چشات دریا کشیدم الکی
واسه زخمای تنت چه‌ها کشیدم الکی!
واسه‌ی عروسکات ترانه خوندم الکی
ساده بودم خودم و به تو رسوندم الکی!

الکی رنگِ اتاق، الکی سقف صداته
الکی تُو بغضِ خونه، هق هق ترانه‌هاته
کاشکی دنیای دروغت دیگه باورم نمی‌شد
الکی بودن حرفات، حرف آخرم نمی‌شد

حتا چشمات یه دروغه، حتا دستت الکی!
گفتن از دنیای پر زخم و شکستت الکی!
پنجره بی تو همون پنجره‌س، خونه همون
هنوزم دوس دارم این خونه رو قدِ آسمون!
برو تا دیگه بهم ساده‌ی روزگار نگی
بی تو دلخوش می‌کنم با طعم این عرق سگی!

الکی رنگِ اتاق، الکی سقف صداته
الکی تُو بغضِ خونه، هق هق ترانه‌هاته
کاشکی دنیای دروغت دیگه باورم نمی‌شد
الکی بودن حرفات، حرف آخرم نمی‌شد ■

خلاف قانون!

ترانه جرمه، جرمه، حتا نفس کشیدن
 خلاف قانونه هنوز به آرزو رسیدن
 زن نمی تونه زن باشه تو کشور مردونگی
 مردی ولی نمی تونی گریه هاتو خودت بگی!
 هر جا بری نمی تونی تنه ابشی، آدم پره
 بچه هارو می ترسونی: «دیوسیا سر می بُره!»

بسسه دیگه تاکی می خوای صداتو زندونی کنی؟!
 تاکی می خوای تو رویاهات ترانه قریبونی کنی!؟

چپ می کنن اگه تو باز بتونی واقعی بشی
 اگه بتونی مشتتو گره کنی داد بکشی
 بگی: «من و نمی تونه کسی بگیره از خودم»
 بگی: «آهای مرده خورا! من تو خودم زنده شدم!»
 نشون بده که «جنگ ما کبریت بی خطر نبود»
 ترانه سوزا خوب دیدن، ترانه بی اثر نبود!

بسسه دیگه تاکی می خوای صداتو زندونی کنی?!
 تاکی می خوای تو رویاهات ترانه قریبونی کنی!؟ ■

قاتل

دوس دارم ببینمت هر جا باشه هر جا باشی
 چه توی واقعیت چه توی رویاها باشی
 دوس دارم ببینمت که دستام از یادت نره
 دوس دارم ببینی عاشقت هنوز منتظره
 دوس دارم ببینمت با روسریت، با ابروهات
 چشمای دل نگرون خسته از جستجوها

بگو دوس داری ببینی م، بگو دوس داری، بگو
 بگو خسته نیستی از فاصله های کو به کو!

دوس دارم ببینمت که رویاهام یادت بیاد
 به یادت بیاد که کی خنده هام و به گریه داد
 دوس دارم ببینمت بهت بگم دوست دارم
 بگم این روزا رو با شبا فقط سر می آرم

دوس دارم ببینمت بفهمی قاتلم تویی!! ■

دیالوگ

تا بخوای من و بفهمی عمر من تمومه دیگه
این و سردی تن تو، این و چشمای تو میگه
تا بخوای روز و بیاری تو شب خونی شاعر
دستش از دست تو رفته، رو به کوچ این مسافر
فرستی نمونده اما تو هنوزم بی خیالی
توی آینه‌ای با روحت، منم و شکسته بالی

- این دیالوگ یه روح با فضای خالی من
آخرین ترانه بعد از متواری شدن زن!

من دارم با سرطان تیک تیک ساعت دیوار
له می شم، روانی می شم، بیا روزا رو تو بشمار
گر چه دیره ولی بازم من یه زنده ام، نمردم
من هنوز بنده ی روزم، من به شب قسم نخوردم
بیا تا عمرم به دنیاس پس بگیر از این شب خیس
انتقام کلمات و...

(بعد گفت:)

کاغذ و بردار و بنویس!!!

- این دیالوگ یه روح با فضای خالی من
آخرین ترانه بعد از متواری شدن زن! ■

هف روز هفته تعطیله!

تموم هفته صب تا شب، یه آدم از کله سحر تا بوق سگ منتظره
منتظره تا یه مسیح، رو یه صلیب کاغذی خستگی باشو بیره
منتظره تا شنبه شه، شنبه واسش ساعت بی ساعتیه
اون نمی‌دونه چی می‌خواد، فقط می‌دونه بی کلک این یکی بد عادتیه!
یه آدم بی حاشیه، با چن تا حرف و یه کتاب، منتظره اومدنه
اون می‌دونه که تقدیرش بدون تعارف این‌دفعه تُو دستای همین زنه!

آدمی که منتظره هف روز هفته تعطیله!

شنبه یه شنبه نداره، روزای رفته تعطیله!

شنبه شده ساعت پنج، صندلیا ساکت باشین
یا نه به احترامِ مریم مقدس از جاتون پاشین!
صندلیا شعر بخونین، سالن باید گر بگیره
امشب باید ترس تو با ترانه‌ی من بمیره!
یادت باشه این بار باید حرفاتو کامل بزنی
باید با این سه چار تا خط داد بزنی: تو با منی!

آدمی که منتظره هف روز هفته تعطیله!

شنبه یه شنبه نداره، روزای رفته تعطیله! ■

نفر اول قومِ حوریا!

خنده‌هاست وقف من کن این روزا رو لبا خنده‌ی واقعی کمه
شب نشسته رو به‌روی پنجره، جای خالی تو باز کنارمه
عطر و بردار با نسیم خنده‌هاست دنیا رو دچار بی‌قراری کن
سر بزن از سر جمله‌های من، خطای خزونی رو بهاری کن
تو می‌تونی دستاتو ستون کنی که نریزه آسمون روی زمین
تو می‌تونی صد تا واژه جا بدی تو ترانه‌ها به جای نقطه چین!

...رد انگشتای خسته‌ت روی خاک، بازم این خاطره گریه می‌کنه
غروبا وقتی تو نیستی آسمون پشت این پنجره گریه می‌کنه!

با چشات ستاره‌ریزی کن تو شب، عکس ماه و با ستاره‌ها بکش
بگو هستی تو ترانه‌های من، بگو هستی خط به خط تا آخرش!
تو باشی، صدا باشه، نفس باشه، به خدا چیزی دیگه کم ندارم
من می‌خوام شونه‌ها تو داشته باشم، وقت گریه بغضم و جا بزارم!
من می‌خوام واست یه آواز بخونم، که قناری از خجالت بمیره
من می‌خوام چشمت و جووری بنویسم که شب از نگاه تو جون بگیره!

رد انگشتای خسته‌ت روی خاک، بازم این خاطره گریه می‌کنه
غروبا وقتی تو نیستی آسمون پشت این پنجره گریه می‌کنه! ■

یه جووری حرف می‌زنی که انگاری، می‌خوای از زمین شب جدا کنی
هر کی هیچی ندونه فکر می‌کنه می‌خوای امشب آپولو هوا کنی
یه جووری حرف می‌زنی با عشوه‌هاست که کسی رد نشه بی خیال تو
نفر اول قومِ حوریا! یه دفته تک نزنن مدال تو
یه جووری حرف می‌زنی انگاری ما پشت پلکای شما بزرگ شدیم
اما شرمنده نفهمیدیم چی شد، به جای بره شدن ما گرگ شدیم!

یه روز عاشق، یه روز فارق، رفاقتا ایمیلیه
تو چت رومای بی خیال تموم اسما لیلیه!

حالا من حرف می‌زنم تو گوش بده: این همه دل خوشی زرق و برق نباش
سادگی چیز بدی نیست به خدا، آدم و نمی‌شناسن با عینکاش
ما با این صورت ساده عاشق و با همین دستای خالی دل خوشیم
به یه لیوان آب خنک تو ظهر داغ، به خیالای خیالی دل خوشیم
نمی‌خوام بهت بگم عاشقی کن، عاشقا خونه نشینن همیشه
عاشقا سوختنشون دواشون، مٹ درمون سیگار که آتیشه!

یه روز عاشق، یه روز فارق، رفاقتا ایمیلیه
تو چت رومای بی خیال تموم اسما لیلیه! ■

بیست مرداد

این جایک شعرسپید اتفاق می افتد!

تو واسه من هیچی نبودی، حتا کوچیک تر از یه مورچه
رو لبه‌ی پرت یه دیوار، تُو شهری که جنس تنم بود
دیدن تو تُو بیست مرداد، تُو کوچه‌های شرعی خیس
این آخرین خاطره‌ی من، این آخرین جون کندنم بود

شاید به بوی قهوه‌ی تو، یا طعم نسکافه‌ی داغت
یه روزی هستی مو می‌دادم، اما حالا تمومه دیگه
سوخته تموم خاطراتی که گوشه گوشه‌ش عاشقم کرد
حالا دیگه حتا یه گوشش از لحظه‌های تو نمی‌گه

بادبادک بچه‌گی یا تو اون دستی که هوایی می‌کرد
حالا فقط یه تیکه رویاس، سنجاق شده به پوست دفتر
دل‌نگرون هر چی زنگه اون ور ساعت دوازده‌س
بازیگر نقش یه مرده تُو فیلم آخرین قلندر! ■

سطر سوم

این ترانه سطر سوم جون می‌گیره، حتا بی تو
بایه نقطه، بایه ویرگول، زنده می‌کنه صداشو
کلمه مثل همیشه می‌شه آخرین بهانه
واسه پیدا کردن اون جمله‌ی ناب شبانه
سطر سوم، سطر موعود، سطر آزادی و خنده
سطر سوم، سطر بی تو، سطر پر، سطر پرنده!

دختر مدعی دریا تبار!
تو رو با قشنگی‌ات جا می‌ذارم!
وقتشه یه بار واسه همین یه بار
اسمتو تُو این ترانه نیارم!

دورده‌ی تو با تموم خنده گریه‌هات تمومه
زنده باشه این ترانه! شب تنهایی کدومه؟!
بعد از این ترانه تنها صحبت از رنگین کمونه
توی کوچه‌های این شهر نوبت عروس برونه!
سطر سوم، سطر دریا سوزی و شکسته!
سطر سوم سطر تو نیس، سطر آغاز منه!

دختر مدعی دریا تبار!
تو رو با قشنگی‌ات جا می‌ذارم!
وقتشه یه بار واسه همین یه بار
اسمتو تُو این ترانه نیارم! ■

جن زده

نترس اگه سرِ یه جن از تُو گوشت بیرون بیاد
 به لهجه‌ی دری بگه: سمیه مون شوهر می‌خواد
 نترس اگه تُو دفترت یه خط همیشه کم بشه
 یا توی خوابات یه نفر همیشه فریاد بکشه
 نترس اگه یه شب صدات به یاد حنجره‌ت نیاد
 یا آینه از چشای تو دوباره خون بها بخواد

این جور ی‌یاس که خاطره‌ت خونی شده عزیزم!

جنی شدی عزیزمن! یه خط بکش دور خودت
 ترانه تو آتیش بزن! یه خط بکش دور خودت
 بزن به سیم تلفن، یا مشمت بزن تُو حافظه‌ش
 فکر می‌کنم عطش داری، عطش، عطش، عطش
 راوی این ترانه رو بکش با ختم صلوات
 نزار که خونه بسازه با خنده توی گریه‌هات!

این جور ی‌یاس که خاطره‌ت خونی شده عزیزم! ■

فاصله

از این ترانه تا تو، فاصله یه حضوره
 می‌خوام بگم که راحت همیشه دورِ دوره!
 از این ترانه تا تو، صد تاترانه مونده
 می‌خوام بگم صدامو کسی بهت رسونده!؟
 از این ترانه تا تو، بارون برگِ بانو!
 می‌خوام بگم نبودت یه شکل مرگِ بانو!

سایه‌بون دستاتو، سایه‌ی این ترانه‌کن!
 غروبِ خیسِ چشمتو از این صدا جدا نکن!

از این ترانه تا تو، تیک‌تیک گنج ساعت
 خونه به بی تو بودن هنوز نکرده عادت!
 از این ترانه تا تو، یه لب واسه سرودن
 یه حس ناب و تازه، دوباره با تو بودن!
 دوباره با تو بودن، تا آخر سپیده
 اسم تو خط قرمز رو تن شب کشیده!

سایه‌بون دستاتو، سایه‌ی این ترانه‌کن!
 غروبِ خیسِ چشمتو از این صدا جدا نکن! ■

گیتار برقی!

وصیت نامه

... واما بعد گریستم!!

جای دستام زندگی کن تا بفهمی پوچ پوچم
 پا به پام بیا تا آواز، تا بفهمی رو به کوچم
 با من امشب عاشقی کن، فرصت پرنده گی نیست
 امشب آخرین صدا رو از رو دست گریه بنویس!
 خالیه پنجره دیگه از تصور تو ای روز
 دیگه فانوسی نمونده توی این شبای مرموز!

وصیت نامه نوشتن کار هر روز ترانه‌س
 وصیت نامه نوشتن کار هر روز ترانه‌س

چشم تو فانوس من بود از ستاره تا ستاره
 ابر نمناکی نمونده رو شب بی تو بباره
 باید از تو بنویسم، دل دل همیشه رفتن
 به سلامت تا سپیده، آخرین ترانه‌ی من!
 می خونم از تو هنوزم با صدایی که صدا نیست
 من واست ترانه می گم، تو واسم یه نامه بنویس!

وصیت نامه نوشتن کار هر روز ترانه‌س
 وصیت نامه نوشتن کار هر روز ترانه‌س ■

حالا دیگه حرف من، حرف تو نیست، حرف آتیش زدن پنجره‌هاست
 بعد پاک کردن اسم من و تو، نوبت خط زدن خاطره‌هاست!
 حالا که دوخته لبامون و سکوت، یادمون افتاده فریاد بزنی
 یادمون افتاده که نفس داریم، یادمون افتاده که داد بزنی
 دیوار ابری رو با تبر باید توی خواب خرگوشی برمونی
 عکس این خورشید کاذب و باید با سرانگشت خودت بسوزونیم!

جا نخورای ستاره! قرض بده برق موتو
 تو هم بکش به بحث روشنی گفت و گو تو
 جا نخورای ستاره! دست من و ترانه‌س
 می‌خواد بتارونه این لونه‌ی عنکبوت!

با همین ترانه می‌شه تازه شد، با همین ترانه می‌شه سر رسید
 با همین ترانه می‌شه آفتاب و توی دفترای نقاشی کشید
 تو فقط صدامو باورش بکن! بین این دیوارا برداشتنیه
 ما تو هر دستی یه شاکلید داریم، اگه قفل این در آهنیه!
 گیتار برقی تو بردار و بیا! بسه میدون داری سه تار و تار
 بسه آواز خونی دل ای دلا، یه صدای زخمی و تازه بیار!

جا نخورای ستاره! قرض بده برق موتو
 تو هم بکش به بحث روشنی گفت و گو تو
 جا نخورای ستاره! دست من و ترانه‌س
 می‌خواد بتارونه این لونه‌ی عنکبوت! ■

یادآوری

داشتی می‌گفت... خوب بگو! ما دوتا راه مون جداس
می‌گفتی عاشقی فقط تُو مثلا و قصه‌هاست!
می‌گفتی زوری نمی‌شه عشق و به آدم گره زد
نمی‌شه زوری نفس و داد به تن سرد جسد!
می‌گفتی آزادی ما بهتر از این تملکه
سیگار آخر و بکش، این دیگه آخرین پُکه!

این آخرین مکالمه‌س، یادم بیار که چی بگم
یادم بیار به غیر تو گریه‌هامو به کی بگم!

داشتی می‌گفتی: «بعد ما نوبت جفتای دیگه‌ست»
تُو چشمای دریای تو یه ماهی اونم خفه‌ست!
این همه تفسیر نداره، تو واسه تو، من واسه من
تُو این سه چاردیقه بیا حرفای آخر و بزنی!
قبول دارم هر چی می‌گی حرفای روز امروزه
قبول دارم که این صدا باید با سوزت بسوزه!

این آخرین مکالمه‌س، یادم بیار که چی بگم
یادم بیار به غیر تو گریه‌هامو به کی بگم! ■

گل بازی

من از تو گفتم که کسی بهت نگه دوست دارم
من از تو خوندم که یه کم اسمتو یادت بیارم
از تو نوشتیم که تو رو همیشگی‌ترین کنم
قصه‌های تلخ تو رو با نفسم شیرین کنم
زنگ نزدم که خلوتت به هم بریزه با صدام
داد نزدم که گریه‌هات گم بشه توی گریه‌هام

اما دیگه بدم، بدم، بدم می‌آد از این صدا
دیگه نمی‌خوام کسی رو دوس داشته باشم این هوا!

خسته شدم از تو و از ترانه‌های عهد بوق
خسته شدم از این همه دوست‌دارم‌های دروغ
می‌خوام ترانه‌ها رو از حرف تو پاک‌سازی کنم
می‌خوام با اسم تو یه کم تُو کوچه گل بازی کنم
یاد بگیرم که می‌شه باز حرفای بی‌اجازه گفت
حتا می‌شه بدون تو ترانه‌های تازه گفت!

اما دیگه بدم، بدم، بدم می‌آد از این صدا
دیگه نمی‌خوام کسی رو دوس داشته باشم این هوا! ■

وقتشه!

حسین پناهی

... ومیل دیوانه اش به شاهرگ!

بیا نازی بغلم کن! که هوا نُو گرگ و میشه
روزِ چشمای تو روز، شبه چشمات تا همیشه
کف دستت یه ستاره سی، روی شارگت یه چاقو
سردته، سردی و سرده آخرین نگاه آهو
صورتای روی دیوار خیره به لرزش دستت
نازی می خنده و می گه: قریووون چشمای مستت!

با صدای مرده‌ی شاعر: "همه چی از یاد آدم می ره
مگه یادش که همیشه یادشه!"

خون رو دیواره عزیزم! بوی مرده می ده اینجا
این اتاق یه زخمه بازه که نفس می کشه... اما...
... اما آخرین خبردار، بند پوتینای تب دار
می گه: "آقای پناهی! دست از این ترانه بردار!"
بیا نازی بغلم کن! که هوا نُو گرگ و میشه
روزِ چشمای تو روز، شبه چشمات تا همیشه

با صدای مرده‌ی شاعر: "همه چی از یاد آدم می ره
مگه یادش که همیشه یادشه!" ■

بی نفسم، بی نفسم، بی نفس، بی نفسی م مثل خودم غریبه
بی نفسم می خونم از ستاره، خوندن بی نفس مگه عجیبه؟!!

به حرفای تکراری دل خوش نکن، وا بکن این پنجره رو عزیزم
می خوام تموم شعرای قدیم و تو کوچی خاطره‌ها بریزم

کاشکی می خوندی با من ازدوباره
کاشکی باز م فرصت بودنی بود!
کاشکی تموم نمی شدن حرفامون
کاشکی مجال شب سرودنی بود!

نفس بکش، نفس بکش دوباره، زنده شو، جون بده به هق هق من
پرند رو پرکن از آب و آواز، جون بده به لبای عاشق من

وقتشه هم نفس با من برقصی، وقتشه هم صدا با من بخونی
وقتشه سر بری از این ترانه، پشت سر سایه‌ی من نمونی!

کاشکی می خوندی با من از دوباره
کاشکی باز م فرصت بودنی بود!
کاشکی تموم نمی شدن حرفامون
کاشکی مجال شب سرودنی بود! ■

همه چی دوباره از نو

تُو خیالم یه ترانه دارم قد می‌کشه از تو
دوباره تنهایی من قراره پر بشه از تو
آروم آروم صورت تو توی آینه جون می‌گیره
یه دلم می‌گه خیاله، یه دلم می‌گه می‌میره
پُر می‌شه آینه از تو، از تو که یه روح سردی
کاش می‌شد واقعی بودی تا دوباره برنگردی

پنجره بازه هنوز از اون که رفته خبری نیست!
توی خواب حتا تُو رویا از ستاره اثری نیست!

من و دوره کن دوباره به جای این همه گریه
آره، می‌دونم درسته، هنوزم سه‌ممه گریه
سه‌م من از تو همینه: یه خیال، یه خواب، یه رویا
دستای سرد مه آلود، اونور آینه شب‌ها
بعد از این ترانه حتا آینه خالی میشه از تو
همه چی دوباره از تو، همه چی دوباره از نو!

پنجره بازه هنوز از اون که رفته خبری نیست!
توی خواب حتا تُو رویا از ستاره اثری نیست! ■

آره خُب، تو راس می‌گی!

می‌گی عاشقم هنوزم، آره خوب تو راس می‌گی
می‌گی پات می‌خوام بسوزم، آره خوب تو راس می‌گی!
می‌گی من هنوز همونم که ترانه‌ی تو بودم
اول و آخر حرف عاشقانه‌ی تو بودم
می‌گی من هنوز با چشمتا فال خوب و بد می‌گیرم
هنوزم عاشق عاشقی، هنوزم بی تو می‌میرم

آره خُب تو راس می‌گی!
آره خُب تو راس می‌گی!

واسه من دیگه نگو دوس داری دوس داشتنمو
دیگه باورم نمی‌شه گریه و خنده‌ها تو
هر چی که رفت به سرم دیگه تمومه بی خیال
هر چی می‌گی راس می‌گی، دروغ کدومه بی خیال
تو فقط یه کم بزار خودم باشم، حتا یه روز
روزم و شب نکنم با گریه و بساز بسوز

آره خُب تو راس می‌گی!
آره خُب تو راس می‌گی! ■

این خط و بگیر بیا...

این خط و بگیر بیا اونور شب منتظرم
تا تو رو با یه کلک به شهر خورشید ببرم
این خط و بگیر بیا تا مستقیم جاده باز
تا نوشتن یه خنده رو شب مرثیه ساز
این خط و بگیر بیا تا ساحل سوخته ی من
امتحان بی نتیجه برای یکی شدن!

حالا بی ترس و بهانه ده قدم که برداری
می تونی دنیا رو پشت عینکات جا بزاری!

این خط بگیر بیا، تا کوچه های پاپتی
تا نفس مرگی تقویمای لال لعنتی
این خط و بگیر بیا تا دیوارای اجری
تو نفس های قشنگ تو برن هوا خوری!
این خط و بگیر بیا، تا اسم تک نقطه ی من
یه دقیقه مونده تا دلهره ی یکی شدن!

حالا بی ترس و بهانه ده قدم که برداری
می تونی دنیا رو پشت عینکات جا بزاری! ■

بانوی صدای بی مرز!

یادگارِ آخر تو زنده می شه روی دیوار
آخرین عکس تو با من توی اون ظهر تلنبار
ضربانِ نفس تو، دل دلِ قدیمی من
قُل قُل قلیون میوه، توی تابستون تب دار

آخرین قرار ما بود، آخر ترانه بازی
آخر نفس کشیدن، اول مرثیه سازی
نازنین! هنوز نگاهت توی یاد من نمرده
تو با عاشقانه گی هات تا همیشه سرفرازی!

بعد تو گنگی آواز، بعد تو جیغ و دل ای دل!
بانوی صدای بی مرز! کشتی یام مونده توی گل!

سال بد سال کیبسه، سال حرف نصفه نیمه
سال من، سال مردد، سال بی شعر و ضمیمه
سال تو سال هراس، سال ترس از آب و آینه
سال میدون داری باد، سال شیطان رجیمه!

نقطه به نقطه نگاهت مونده روی دست خیسم
عادتت شده شب و روز از ستاره بنویسم
تا ابد لالایی تو توی گوش این ترانه س
یاد دادی نخ صدامو با سر انگشتم بریسم!

بعد تو گنگی آواز، بعد تو جیغ و دل ای دل!
بانوی صدای بی مرز! کشتی یام مونده توی گل! ■

تهران علیه السلام

به پاره‌های عظیمم: سهیل، بیتا، شایان

ما تُو خونه‌ی کوچیک دنیا می‌آیم، توی شهرای بزرگ جوون می‌بازیم
راه می‌ریم، حرف می‌زنیم، دق می‌کنیم، تا یه چیز شبیه زندون بسازیم
صُب تا شب شبیه زنبورعسل توی شونه‌های هم وول می‌خوریم
سرشب با چرتکه یا ماشین حساب، زخمای صب تا غروب و می‌شم‌ریم
لعتنی - برگای تقویم و می‌گم - غیر روزای سیا روز نداره
دیگه هیچ آس‌بِز و آسپِز خونه‌ای تُو دیگش آس دهن سوز نداره

باتوام! تو که می‌گی هوا همیشه ابری نیس!

اگه می‌تونی بیا یه روز من رو بنویس!

اتوبوس باصد نفر دلواپسی، صب و با هموطناش شریک می‌شه
یه کمی نون و پنیر و کوفت و درد، قاطی طعم رُژ و ماتیک می‌شه
سر ظهر ساختمونای نیمه ساز با گچ و آهن و خاک بالا می‌ره
گارگر افغانی پرپر می‌زنه حقوق سه ماه پیش و بگیره
شب، خیابون دراز بی خیال، بورس عطر و آدم هزار کاره
یه نفر تُو اون مغازه دنیا رو با تموم هستی بالا می‌آره!

باتوام! تو که می‌گی هوا همیشه ابری نیس!

اگه می‌تونی بیا یه روز من رو بنویس! ■

دریچه

می‌دونم هستی که دارم دوباره ترانه می‌گم
بازم از روزای رفته شعر عاشقانه می‌گم
می‌دونم هستی که می‌خوام سر رو شونه‌هاات بزارم
هق‌هق این همه سال و روی گونه‌هاات ببارم
می‌دونم هستی که خونه دوباره پر از حضوره
این بار انگار عطر نابت موندنی و بی‌عبوره

می‌دونی تنهاترینم، می‌دونم تنهاترینی!

می‌دونم هر جا که باشی غربت منو می‌بینی!

مگه می‌شه تو نباشی توی این شکستگی‌ها
مگه می‌شه تو نخونی تُو شب لب بستگی‌ها
تو همیشه‌ی حضوری، حتا وقتی نیستی با من
یه دریچه رو به چشمات باز تا نفس کشیدن!
اون که این ترانه‌ها رو با صدای من می‌خونه
می‌دونه یه روح زخمی داره از رفتن می‌خونه!

می‌دونی تنهاترینم، می‌دونم تنهاترینی!

می‌دونم هر جا که باشی غربت منو می‌بینی! ■

خودشده...

نفس نفس تا تن تو فاصله آه و نفسه
 با این همه هنوز لبم به دست تو نمی‌رسه
 می‌خوام صداتو بشنوم، می‌خوام بیوسم لب‌تو
 می‌خوام چراغونی کنم تاریکیای شب‌تو
 بازم بخون! صدات واسم مثل ترانه می‌مونه
 شعرای نانوخته‌مو لب‌ت هنوزم می‌خونه!

شعر نگفته‌ی من! خوبه با تو دقیقه!
 عطر تو تُو اتاقم هنوز با من رفیقه!

این نباید خیال باشه، مثل خیالای دیگه
 این خودشه واقعیه، دلم داره این و می‌گه
 دست و لبش سرخ و سفید، یه تیکه ابر پیرهنش
 شال گردن سفیدشم انداخته دور گردنش
 مثل همیشه‌س واسه من، تازه و با طراوته
 آخ که چقدر عوض شده، ندیدمش یه مدته!

شعر نگفته‌ی من! خوبه با تو دقیقه!
 عطر تو تُو اتاقم هنوز با من رفیقه! ■

قدیمی!

ای قدیمی، ای ازاول، ای همیشه تازه از تو
 جانشین سطرِ خالی، واژه‌ی نهایی و نو
 شاعرِ شبِ سوزی من! فاعل فعل رسیدن
 جمله‌ی: «من با توهستم، تارسییدن، تاپردن!»
 گرگرِ گرمای باتو، شعله شعله سوز و سایه
 سوزده، واژه، عطفِ رویا، روشن آیه به آیه!

نیازِ این شبی که باز بتونه آفتابی بشه
 به جز تو کی نفس داره یه حنجره داد بکشه!

لبِ نفس دار همیشه! غلظت چشمان تو شب!
 سر زده از سمت رویا، مست هر جام لب‌الب!
 سوزده سوزده تا نوشتن، خط به خط از تو سرودن
 ای نمایش‌نامه شعر «با تو بودن یا نبودن!»
 آخرین دست از تبار دست‌های روبه رویا
 روسری پوش ستاره، ای زن بی ما واما!

نیازِ این شبی که باز بتونه آفتابی بشه
 به جز تو کی نفس داره یه حنجره داد بکشه! ■

هف شنبه ۱

بگو شونه‌هاات کجاس! شونه‌ی این چشمای خیس
 آخه امروز مگه هف‌شنبه‌ی بی‌ترانه نیسی؟!
 بگو تُو کدوم سکوتِ شبِ بی‌حنجره موندی
 بگو تُو کدوم محله، تُو کدوم منظره موندی؟!
 مگه این قرارِما بود! هر یکی یه گوشه دنیا
 تو ته کوچی غربت، من تو بن‌بستِ به رویا

قرارِ ما جمعه بوده، یادت نیسی
 غروب تُو دل دل دو تا ترانه
 شونه‌ی تو، گریه‌ی من، یا برعکس
 رد شدن از یه شعر عاشقانه!

حالا هر گوشه‌ی این ترانه هستی داد بزنی
 واسه یک بار که شده عشق و نشون بده به من!
 بگو دلواپس دستامی که می‌پوسه تُو باغچه
 بگو عکس من بی تو با تومی شه روی طاقچه
 بگو که قرار ما از دل و خاطرت نرفته
 آخه امروزم یه جمعه‌س، دقیقاً ساعت هفته!

قرارِ ما جمعه بوده، یادت نیسی
 غروب تُو دل دل دو تا ترانه
 شونه‌ی تو، گریه‌ی من، یا برعکس
 رد شدن از یه شعر عاشقانه! ■

اسمِ مستعار

به :ع-ک
 نیستی دیگر که همینم...

شهر منی که غربتت کارون و یادم می‌آره
 حتا چشای کارونم پیش چشات کم می‌آره
 شهر منی که خونه رو دوباره یادم می‌آری
 «این شب و طاقت می‌آرم اگه بگی دوسم داری!»
 شهر منی، دوست‌دارم، با کوچه‌ها و خونه‌هاات
 بزار یه بار سر بزارم بی‌دغدغه رو شونه‌هاات

بین تو و دنیای من، یه تارِ مو فاصله نیسی
 اسم من و تُو رویاهاات کنار اسمت بنویس!

شهر منه چشمای تو، می‌خوام یه بار صدات کنم
 می‌خوام با اسمِ مستعار، فقط «بهار» صدات کنم!
 شهر منی که کوچه‌هاات مثل قدیما خاکیه
 کی از نبود آب و برق، کی از ستاره شاکیه؟!
 شهر منی، منو ببر به «پل سفید» و «عامری»
 به «ساعت» همیشه خواب، به ازدحام «نادری»!

بین تو و دنیای من، یه تارِ مو فاصله نیسی
 اسم من و تُو رویاهاات کنار اسمت بنویس! ■

بجنگ، نترس!

۲ فروردین، باشه؟!

آخ چقد تُو این هیاهو، خالیه جات، خانمی!
 زیر بارون ریز چاقو، خالیه جات، خانمی!
 آخ چقد تُو وحشت من خالیه دست فرارت
 چرا سامونم نمی ده اون چشای بی قرارت
 حالا کو، دلواپسی ت کو، صد تا گریه تو گلومه
 هر جا می رم خاطراتت مٹ آینه روبه رومه
 با فرارم نمی تونم از تو بگذرم، بسامزم
 هر چی که باختی و باختم، هر چی که ساختی و ساختم

نه دیگه من مال تو، نه تو دیگه مال منی
 حالا دیگه می تونی با سایه ها گپ بزنی!

حالا من دل نگرون و تو رهاتر از راهایی
 واسه تو فرقی نداره من کجام، بگو کجایی!
 خانمی! برگ برندهم! دست خالی مو نیگا کن
 هر جای دنیا که هستی واسه خسته گیم دعا کن!
 قسمت این بود که برُمبه برج عاج کف دستم
 قسمت این بود جون بگیره دست تو واسه شکستم!
 خداحافظ! دیگه نیستی تا بگی: نرو، بمون باز
 باز بجنگ، نترس، باهاتم تا ته ته این آواز!

نه دیگه من مال تو، نه تو دیگه مال منی
 حالا دیگه می تونی با سایه ها گپ بزنی! ■

دیگه نیستم!

تازگی سایه شدی، می آی و می ری بی خبر
 تازگی بی خبری از این صدای در به در
 تازگی نمی تونی با من بشینی یه نفس
 دیگه دنیای کوچیکم واسه تو شده قفس
 انگاری دادی به باد خاطره ی گذشته رو
 اما من یادم نرفته لااقل نامه ها تو

دیگه اون عاشق دیوونه که شعرا می گه نیستم
 عاشقت بودم یه روزی، دیگه نیستم، دیگه نیستم!

تازگی تازگی داری، عاشقم نیستی دیگه
 رفیق گذشته های هق هقم نیستی دیگه
 باشه این رسم تو سوختن و ساختنش بامن
 قافیه بردن تو، قافیه باختنش با من
 یه روزی می رسه که ترانه هام یادت می آد
 یه روزی که دست تو ستون دستام و می خواد!

دیگه اون عاشق دیوونه که شعرا می گه نیستم
 عاشقت بودم یه روزی، دیگه نیستم، دیگه نیستم! ■

زهرِ مار!

یه روزی خراب می‌شن رو سرت این سقّای کاذب
 یه روزی می‌فهمی گول خوردی از اون هوای کاذب
 منفجر می‌شه یه چیزی زیر خاکِ گنگ و خیست
 جا می‌مونن از نوشتن دستای نامه نویست
 با خودت می‌گی چرا ... روزای رفته‌مون چی شد؟!
 چه جوری به هم پاشید اون آشیونه، خودبه‌خود؟!!

واژه‌ای که تُو سرمه نمی‌شینه رو این ورق
 حالم به هم خورده از این دقیقه‌های بی‌رمق!

یه روزی حس می‌کنی یه چیز کمه تو خنده‌هات
 یه روزی گم می‌کنن لونه‌شونو پرنده‌هات
 دل و دلواپسی‌یاتو می‌فروشی به یه تبسم
 گم می‌شی تُو از دحام خنده‌های گنگ مردم
 فردا خورشید و واست پست می‌کنم، یادت نره!
 غربت این‌جا از اون در به دری خیلی سره!

حالا دوس داری تموم غربت و گریه کنی؟!
 دوس داری با یه نفر حرف بزنی تلفنی؟! ■

دیوونه‌بازی

دیوونه بازی‌یای تو هنوز برام قشنگه
 اگرچه مثل همیشه دلت هزار تا رنگه
 می‌خندی و می‌خندونی، طلسم و جادو داری
 خوب می‌دونم که خنده‌هات به قلب شیشه سنگه!

من و ببرتایه حقیقت دور!
 تا دو تا لب، تا دو تا خنده‌ی ناب
 من و ببرتایه آخر یه رویا
 تا آخر اسم سپیده، تا خواب!

خسته شدم از این همه دورنگی
 بامن بمون رودخونه‌ی زلالم
 بزار بخونم با تو تنهایی‌مو
 به بودن قشنگ تو ببالم!

دستامو پرکن از شبِ ستاره
 راه رهایی رو نشونم بده
 خوب می‌دونی خسته‌ترین توام
 با خنده‌هات دوباره جونم بده!

تو واسه من مثل منی، مثل تن
 یه لب واسه از عاشقانه گفتن
 تو واسه من مثل تموم دنیا
 مثل یه راز بی‌هوا شنفتن! ■

چه بگویم، هیچ!

ترانه‌هایش چه فروشی کرد... خودش چه فروشی... ممنون سمانه جان

... باشه تو هم خطم بزن! تو هم بسوزون تنمو
تو هم مٹ بقیه شو، سیا بخواه پیرهنمو
به هیشکی بر نمی‌خوره بود من و نبود من
فقط تو آجر پزیه خاطره‌ی کبود من
هش سالگی مو شوخی کن، ستاره کن سمانه رو
مٹ همیشه پرچم عزا کن این ترانه رو

قبول دارم که لافه، شعر که حقیقت نداره
هیچ دختر هشت ساله‌ای به گریه عادت نداره!

ببین! هنوز دود می‌کنه دودکش بچه پزخونه!
راستی! بگو گریه خانم درساشو بهتر بخونه!
خدا کنه ترانه‌ها هزار تاشون فروش بره
خدا کنه زود برسی به هر کی که منتظره
بیخشیدم نامه دادم، وقتتون و نمی‌گیرم
از سر کار جا نمونید، منم می‌رم تا بمیرم!

قبول دارم که لافه، شعر که حقیقت نداره
هیچ دختر هشت ساله‌ای به گریه عادت نداره! ■

باخودت چراغ بیار!

واسه خوندن از تو بی پهونه‌ام، بی عطر و بی‌آزم
واسه گفتن از تو این ترانه رو با حق هقم می‌سازم
جا می‌گیرم توی عطری که هنوز مونده رو دستم از تو
می‌خونم با این صدا تا بدونی همیشه مستم از تو
تو هنوز خوب منی، خاطره‌می، گلوی این فریادی
تو نوشتن از شکست شب و یادم دادی!

حالا کو، کجایی که نیستی تو این چار دیواری
خالیه جات توی این عیدای زشت تکراری!

بی تو این ترانه تو غربت گنگ خونگی می‌پوسه
بی تو خورشید واسه این شب کلک فانوسه
با تو می‌شه آخر قصه «نیومد» نباشه
می‌شه نمره‌مون تو درس عاشقی رد نباشه
واسه خوندن ترانه‌ت، با خودت نفس بیار
با خودت چراغ بیار، روزای بی قفس بیار!

حالا کو، کجایی که نیستی تو این چار دیواری
خالیه جات توی این عیدای زشت تکراری! ■

ابرو خانم!

نگفته رفتی از من، نخونده خوندی مرگ و
 نخواسته دوره کردی زمستون تگرگ و
 ندیده دیدی از دور چشمای گرگ و میش و
 مگه ندیده بودی زمستونای پیش و
 چه طور با این یه مشت خاک تو رو تصور کنم
 می خوام با این سه چار خط نونم و آجر کنم

این ترانه مرثیه نیست جماعت!

روایت رفتن و آزادی!

ابرو خانم این چشما رو ببینید

همون چشایی که به باد دادی؟!؟

دختری که ابروهات تموم زندگیم بود!
 خاطره‌های دستت تموم بچه‌گیم بود
 تو رو نمی‌شناسه خاک، خاک خسیس و مرده
 بگو کی اون صدا رو به گور و گریه برده؟!؟
 چشمای تو زیر خاک خسته و خواب بانو!
 ابروهاتو دس بکش، خیلی خراب بانو!

این ترانه مرثیه نیست جماعت!

روایت رفتن و آزادی!

ابرو خانم این چشما رو ببینید

همون چشایی که به باد دادی؟!؟

مَث رویا...

مَث رویا می‌مونه تُو بغل تو زندگی
 سر به شونه‌هاست سپردن واسه خوابِ بچگی
 جا به جای این ترانه تو رو یاد من می‌آره
 تیک‌تیک ساعت دیوار من و آروم نمی‌ذاره!
 می‌گه اون دقیقه‌کو، کو اون دقیقه لعنتی
 می‌گه بارون می‌زنه تُو کوچه‌های پاپتی
 می‌گه بارون می‌زنه تُو کوچه‌های خاطره‌هاست
 اما اون نیست تا بگیره شب و از پنجره‌هاست

لعنتی! رویای تو دوره هنوز!

رویا نشین تو صبوره هنوز!

مگه می‌شه یه نفس خالی شد از عطرتنت
 مگه می‌شه چون نداد تُو دل دل اومدنت
 هر دقیقه یه قدم دورم و نزدیکم به تو
 لحظه لحظه هر نفس کم می‌آرم شونه‌هاستو
 دس بزن به شیشه‌ی پر از غبار این اتاق
 اسممو صدا بزن تا آخر یه اتفاق
 همه‌ی هراساتو بریز تُو کوچه داد بزن!
 تازه شو با این صدا، با این ترانه مثل من!

لعنتی! رویای تو دوره هنوز!

رویا نشین تو صبوره هنوز! ■

ساعت پنج

همه‌ی زندگی تو می‌لرزونه، لرزه‌ی اون اتفاق ساعت پنج
 تموم خاطره‌ها تو می‌برن از سه کنج اون اتاق ساعت پنج
 توی اون لحظه‌ی باید چشاتو توی اون چار دیواری جا می‌زاری
 می‌دونی هیچی به جز یه خاطره بین اون تیرچه بلوکا نداری
 اون طرف باچشم گریون به نفر روی شونه زندگی شو می‌بره
 دستای روی سرت فکر می‌کنن: مرگ دستای جوون مقدره!

کاری از دست کسی بر نمی‌آد، پنجره دیگه عوض کردنی نیس
 کاغذات شاید به دستت نرسه، شعرای آخر و حفظی بنویس!

.....

*- و ناتمام ماندی، مثل این ترانه!

حقه باز!

براساس ملودی ترکی!

«منو ببخش عزیزم
 قصه تموم دیگه
 این و ستاره‌ی ما
 تُو آسمونا میگه

منو ببخش عزیزم،
 شب تو سوت و کوره
 من از تبار نورم
 چاره فقط عبوره!»

این آخرین نامه‌ته تُو برگه‌ی چک‌نویس
 جواب نامه‌مو بخون، تُو برگه خیسی که نیس:
 دروغ بی‌معرفت، دروغ بی‌معرفت!

یه دروغه هر چی که گفتی، هر چی نوشتی حقه باز!
 می‌خوام بی تو خون بگیره رگِ صدام از آغاز!

■ یه دروغه عشق تو ...

کشف آب

فقط برای تو مهدی!

بیدارم کن رفیق! بیدار از این خواب
از این شب گریه من آب می خواهم آب
بیدارم کن رفیق! کابوس پشت کابوس
دیوارهای ممتد، منحوس پشت منحوس
بیدارم کن رفیق! این مرگ سهم من نیست
آرام بیدارم کن! این شهرشهر ماندن نیست

دس بکشی به زخم خوابای ندیده
واسه هر کی بی نفس مونده، بریده!

بیدارم کن رفیق! من تلخ می بینم خواب
من شرط می بازم، شرط، عذاب پشت عذاب
بیدارم کن رفیق! خون روی خون، چشمم خیس
بنویس بیدارم، بنویس! بنویس در خوابم، بنویس!
بیدارم کن رفیق! بیدار، بیدار بیدار
آوار روی آوار، دیدار زیر دیوار...

دس بکشی به زخم خوابای ندیده
واسه هر کی بی نفس مونده، بریده!

او خوابید... فکر کرد من بیدارم... من هم خواب بودم!

... و البته خداحافظ!

دیالوگ درپنج پاره

هرزه گفت : سیگار داری؟

یه نخ آتیش کرده بودم، دادم بهش

گفتم این آخریه... نمی کشم... عطش دارم... بیا بکش!

هرزه دود کرد... مٹ دود زندگی ش ... مٹ دود قطار

هرزه خواس در بره از خودش، بره سر قرار

- هرزه! پیک آخر و کم بریزم؟

- نه کافیه!

بگیر این سیگار لامصبتم مثل خودت هاف هافیه

هرزه زل زد به خودش، ماتیک و برداشت

لبش و گذاشت تو کیف

- راستی چی صدات کنم؟

(خندید و ...)

- بهم بگو سگ کتیف!

-

هرزه دیرش شده بود ، پاچه شو بالا زد و رفت

هرزه گم شد توی پیک آخر سلطنت ساعت هفت!!!

تن پوشی

مگه می تونم تو رو حس نکنم تو رگ آبی روی دستمی

جاده‌ی مهربون خنده‌هامی تو تموم نیستی یا تو هستمی

مگه می تونم تو رو بو نکشم تو عزیزی مٹ یه شاخه‌ی یاس

اونقدر ظریف و نازی که تو رو می تونم تن بکنم جای لباس

مگه می تونم تو رو شعر نکنم واژه‌هات تازه‌ترین حرفِ برام

خط به خط چشمای تو مقدسه، تو کجای آسمونی من کجام!

فقط اون لبات اگه جا بشه رو لبای من

ابدی می شه یه خورشید تو دل شبای من!

من و حس کن! آخه حس تو به من راه از تو بودن و نشون می ده

واسه رفتن تا ته جاده‌ی تو خون می ده به خستگی م، امون می ده

من و تن کن که لباسی که منم دوس داره تو بغل تو بمیره

بزار این خسته روی شونه‌ی تو روی دستای تو اروم بگیره

من و خط به خط به زیبایی ببر تو می تونی روز و از نو بیاری

می تونی یه تیکه ابر شی رو تن خشک این کویر بی حد بباری!!

فقط اون لبات اگه جا بشه رو لبای من

ابدی می شه یه خورشید تو دل شبای من!

بمب بی صدا

من دارم هنوز تو رو هر جا می رم مَث یه مرده رو دوشم می کشم
 واسه تُو قصه تموم شده ولی من هنوز تُو روزای اولشم
 اولین سلام بی مقدمه... اولین حادثه، اولین سکوت
 اولین قدم زدن کنار تو، اولین بغضی که رو شد رو به روت
 اولین دوست دارم تُو شهر گیج، توی شهر طاعونی پرهول و هراس
 ناز چشمای تو و غربت من بین آدم کوکی یای ناشناس
 اولین نامه به خط گریه بود، واژه‌ها سربِ مذاب دلپره
 می بینی؟! مغز من از خاطره‌ها، روحم از لمس دقیقه‌ها پُره

نقش به عاشق و تا آخرِ خطش بازی کن
 توی مغز من یه بمب بی صدا جاسازی کن!

جنگ تن به تن واسه بردن تو، با تموم رنگای خاکستری
 حمله‌ی کابوسای سیاسفید: "تو نمی... نمی... نمی... نمی بری!"
 سر زدم تُو سینه‌ی ترانه‌هام، خونشو نذر تو کردم که دیگه
 باورت نشه اگه یه جا دیدی کسی داره از رفتن من چیزی می‌گه
 ...لرزه افتاد تُو صدات، تُو خنده‌ها، خودت و جا زدی توی مُرده‌ها
 خودت و سپردی دست کسی که عمری بُر خورده تُو سر سپرده‌ها
 آخرین قرار ما... تُو شهر تو، وسطِ جیغ بنفش بغض من
 بین آدم کوکی یایی که حالا همه‌شون مثل خودِ خودت شدن

نقش به عاشق و تا آخرِ خطش بازی کن
 توی مغز من یه بمب بی صدا جاسازی کن!

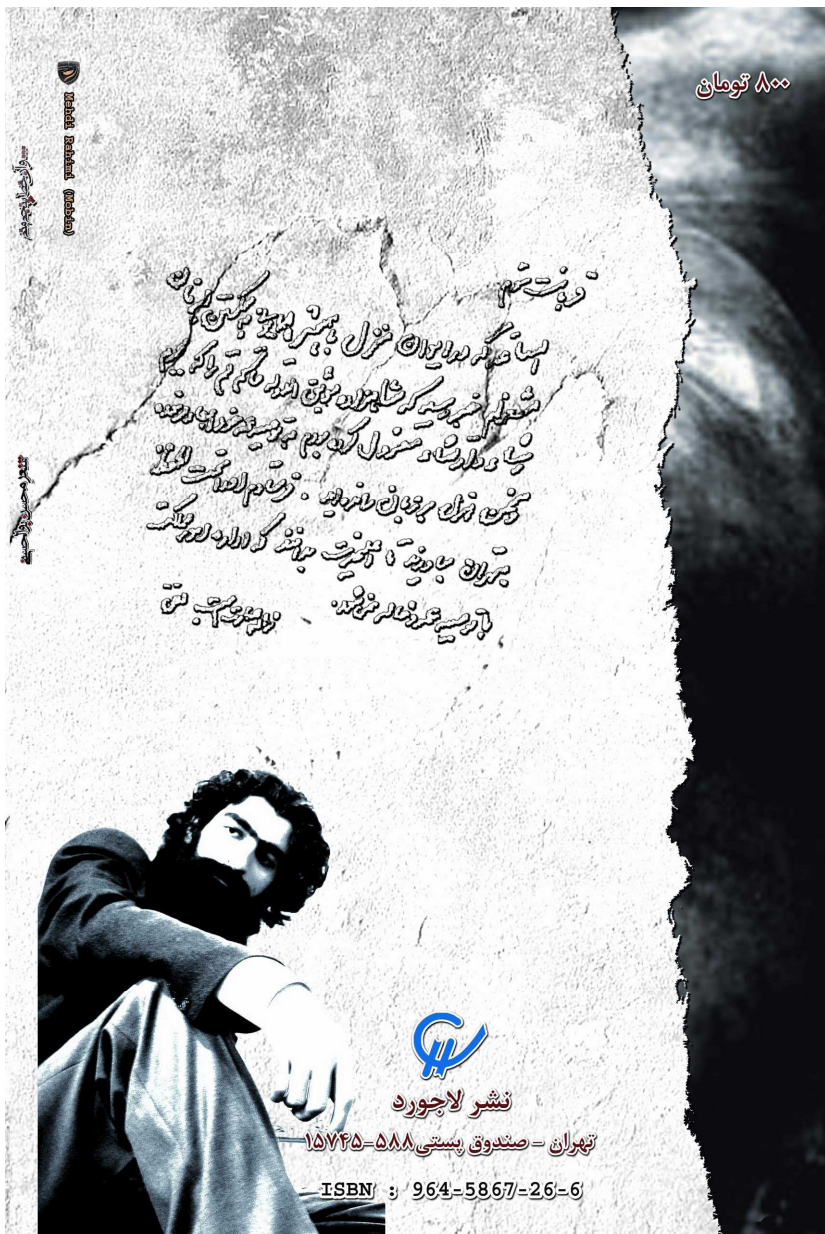
شوخی

این دفه شوخی ندارم، لبِت و بکش کنار
 خسته‌ام از این لبِ گس شده‌ی بی‌اعتبار
 دستاتو بکش عقب، دستامو تاولی نکن
 پاهاتو بزن به راه، دیگه نیبیم تو رو چون:
 لبای تو دیگه لب نیس، لب بومه
 دستات آرامش من نیس، حتا دستای تو شومه
 نمی‌خوام بوسه‌ها تو آب بکشی با صورتم
 حرف نزن! حرفای تو دیگه نمی‌ره تُو کتم
 سینه‌ها سینه که نیس! سینه‌کش کوهِ غمه
 بازوات تکیه‌گاه هزار دهه محرمه
 چشمات و نمی‌نویسم، خط چشات خط خطیه
 گریه‌ها خونگی نیس هر جائیه، غربتیه
 موهات و آتیش بزن! دیگه نمی‌بوسمشون
 حالا برگرد اولین خطِ ترانه رو بخون:

این دفه شوخی ندارم...

*- جیغ بنفش - هوشنگ ایرانی

**- کاش نامه را به خط گریه می نوشتم ری را... (سید علی صالحی)



از این قلم منتشر شده :

کجا میشه تو رو ندید؟!

دارینوش - چی چی کا

به همت محمدعلی بهمنی ۱۳۸۲

منتشر خواهد شد:

مجموعه‌ی کامل شعرهای ریچارد براتیگان

به همراه سینا کمال آبادی

نشر رسش

*- خانه‌ای جدید در آمریکا؛

*- لطفاً این کتاب را بکارید؛

گزیده شعر " آن سکستون "

به همراه سینا کمال آبادی

نشر چشمه

شمس از قونیه با قطار برگشت - مجموعه شعر سپید